

شاعران اصفهان و اصفهان در عرفات‌العاشقین

سعید شفیعیون*

چکیده

اصفهان با آنکه بسیار دیرتر از خراسان و حتی بعضی نقاط عراق عجم، ملجأ و مرجع ادب فارسی به‌ویژه نظم شد، در دوره صفوی و یک قرن پس از آن، مشعلدار شعر فارسی بود و بسیاری از جریانهای ادبی را ایجاد و راهبری کرد. صرف‌نظر از اعتبار ادبی آن، به‌خصوص در قیاس با دوره پیش از مغول، به‌جرات می‌توان گفت که در هیچ زمانی شعر این‌گونه وارد زندگی عموم مردم نشده بود. عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین اوحدی بلیانی یکی از مهم‌ترین مآخذی است که به‌طور آشکار و محسوسی فضای ادبی گستره آن روزگار را در معرض دید خوانندگان قرار می‌دهد. بجز آن، اوحدی از شاعران و محلاتی در اصفهان سخن می‌گوید که در منابع از آنها، کمتر سخن به میان آمده یا اصلاً ذکری نشده است. نگارنده در این مقاله ضمن برجسته‌سازی این وجه عرفات، می‌کوشد این آگاهیها را بعضاً در قیاس با سایر منابع هم‌عرض عیارسنجی کند.

* عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

کلیدواژه‌ها: عرفات‌العاشقین، اوحدی بلیانی، شاعران اصفهان، اصفهان

مقدمه

اصفهان که در کتابهای دورهٔ صفوی «صفاهان» خوانده شده است، در زمان اوحدی، مهم‌ترین تاختگاه شعر فارسی به شمار می‌آمد؛ هر چند پیشتر در زمان سلجوقیان نیز از کانونهای ادبی به شمار می‌آمده است، چنان‌که یکی از منابع قدیم، تعداد شعرای پارسی آن را تا اواخر قرن پنجم ۵۶ نفر ذکر کرده است (مافروخی ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۶۲). با این حال، به سبب فقدان آثار این شاعران، به نظر می‌رسد که هیچ شاعر مشهور و برجسته‌ای تا زمان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی به ظهور نرسیده باشد. البته مهدی نوریان (۱۳۷۶: ۱۷۲-۱۷۵) بر اساس قرآینی از اشعار سنایی و دیگران، نخستین شاعر شناخته‌شده و مشهور فارسی‌گوی اصفهان را همان شمس‌الدین ابوالفتح محمدبن علی‌بن اصفهانی نوادهٔ ادیب نظری معروف، دانسته است.

به هر طریق، اصفهان آن روزگار، بنا به زمینه‌های تاریخی و سیاسی‌اش بیشتر پایگاه زبان و ادب عربی بوده است و برای شعر فارسی نیز ابتدا گذرگاه و بعد ملجایی به شمار می‌آمد. شاهد مورد نخست فخرالدین اسعد گرگانی است که همراه سلطان سلجوقی به اصفهان می‌آید و در آنجا چندی مقیم می‌ماند (صفا ۱۳۷۳: ۳۷۲/۲-۳۷۳). شاهد دوم، امثال ظهیر فاریابی‌اند که در روزگاری به اصفهان آمده‌اند که اقتدار سلجوقیان خراسان رو به زوال است و عرصهٔ حکومتشان تاختگاه غزها قرار گرفته است (همان: ۷۵۴-۷۵۵). اما از این به بعد اسناد محکمی در دست است که همه بر قطبیت اصفهان در شعر دری آن روزگار گواه‌اند. با این حال تا پایتخت شدن اصفهان، این شهر هنوز خاستگاه اصلی شعر و ادب به شمار نمی‌آید و دقیقاً از همین دوره یعنی پادشاهی شاه عباس اول است که این مرتبه برای چندین قرن مختص صفاهان و صفاهانیان است. حکیم شفایی با چنان تبختری از این مرتبه — آن هم در برابر پناهگاه شگفت‌انگیز شعر

فارسی آن زمان، هند بآبری — سخن می‌گوید که حساب به دست هر منتقد
منکر شعر دورهٔ صفوی می‌افتد:^۱
شمع ایران چو سایه افکن شد
چون فروغش رخ جهان آراست
هر که ایران ز کوی خویشش راند
چون ره دور زیر پا آری
این همه سوی او چه می‌پویی
هر که بر یکدگر دو مصرع دوخت
یارب این خطه سرنگون گردد
تا بر اهل هنر کمان نکشند
دیدۀ روزگار روشن شد
هند از آن سو به سایگی برخاست
هند برد و به خسرویش نشاند [...]
رو به آن مجمع گدا آری؟
آخر از سایه‌ای چه می‌جوی؟ [...]
بار کرد و به هند برد و فروخت [...]
به ازین نیز باژگون گردد
سفله را سر بر آسمان نکشند
(شفایی، گ ۵۱-۵۳)

«خاک پاک صفاهان» (اوحدی ۱۳۸۹: ۶۳۷/۱) در این دوره باوام گرفتن بسیاری از ارجمندهای فرهنگی و علمی و هنری از خزانهٔ رشک‌انگیز ایران آن روزگار، تبدیل به واسطهٔ العقد شهرهای متمدن و باشکوه گذشته، نظیر بخارا و نیشابور و بلخ و سمرقند و هرات شد؛ چنان‌که امروزه از اصلی‌ترین نمادهای فرهنگ اسلامی به شمار می‌آید.

به سبب آنکه ساختار عرفات طرزبندانه و شاعرمحور است، سخنی خاص و مبسوط در باب اصفهان گفته نشده است؛ هرچند، سایر تذکره‌های اقلیم‌محور نیز

۱. شایان ذکر است که شفایی هر چند با هندیان و مهاجران ایرانی آنجا سر تقار دارد و هرگز راهش را بدان سو کج نکرده است، بنا به قول دوست گرمابه و گلستانش، بعض اشعارش را بدانجا فرستاده بود (اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۲۲۳۹).

چونان هفت اقلیم امین احمد رازی که مجال توصیف شهرها را داشته‌اند، جز به بیان مکررات پیشینیان و گاه خرافات شایع و کم‌ارزش نپرداخته‌اند. با این‌همه نظر به اینکه اوحدی سالها در اصفهان زندگی می‌کرده و با اکثر شعرای آنجا هم‌طرح و هم‌صحبت بوده است، بعضاً اطلاعاتی مختصر و مغتنم از این شهر و محلات و ابنیه‌اش ارائه کرده که چندان همخوان با سایر منابع نیست و حتی در نوع خود نادر است.

اصفهان از نگاه اوحدی

در عرفات، جز آنکه سخن از بعضی محلات و مکانهای مشهور مانند هارون ولایت و چهارباغ و دروازه سید احمدیان و سه‌تان مسجد جامع رفته است، پاره‌ای جایها هم هست که — اگر تصحیف نباشند — محلات گمشده یا نامهای فراموش‌شده اصفهان به حساب می‌آیند.

۱. اوحدی در شرح حال یکی از رجال برجسته شاه اسمعیل صفوی، میرزا شاه حسین، و بناهای یادگاری وی، از مدرسه‌ای به نام، مدرسه قماریه، نام می‌برد و می‌گوید:

اما بعد از شهادت از وی دو فرزند ماند: میرزا اسمعیل و میرزا ظهیرالدین ابراهیم که صاحب لغت فرس است و وی بسیار فاضل و خوش طبع، خوش منش و خوشنویس بوده، الخاص نستعلیق را، و ایشان به قمارباز مشهورند. بعضی از میدان صفاهان و همه عمارت هارون ولایت و مدرسه قماریه و غیره بدو منسوب است (اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۲۰۹۵).

طرز عبارت اوحدی مبهم است، به طوری که تشخیص صاحب توصیفات برای خواننده سخت است. همین‌گونه است نقل شواهد شعری؛ چنان‌که رباعی‌ای که در ترجمه حال پدر آورده است، یک بار دیگر برای پسر نیز نقل کرده و درست نیز همین است (همان، ج ۱، ص ۵۵۹) زیرا با مطابقه با قول تقی کاشانی (خلاصه، ص ۳۸۵-۳۸۶) معلوم می‌گردد که صاحب خط خوش نستعلیق و آن رباعی و لقب قمارباز، شخص ابراهیم بوده است. در این کتاب، همچنین به وضع فرزندان

شاه حسین اشاره‌ای رفته که در نوع خود بسیار جالب توجه است. او می‌گوید:
روزبه‌روز کار او و برادرش میرزا اسمعیل از پایه به پایه و از درجه به درجه بر
سبیل قهقرا تنزل و انحطاط می‌نمود تا مهم به آن انجامید که در زمان خاقان
جنت‌مکان ابوالمظفر شاه طهماسب — روح الله روحه — سوای حاصل موقوفات
و نذورات سرکار مزار هارون ولایت که از ساخته‌های پدر مشارالیهماست
چیزی دیگر به ایشان نماند. لاجرم میرزا اسمعیل به آن قناعت کرده و در آن
بقعه ساکن گردید و میرزا ابراهیم جلای وطن اختیار نموده.

هرچند نام مدرسه قماریه در یکی از نسخه‌بدل‌های عرفات «قاریه» آمده است و
نیز سندی دال بر مهارت و معروفیت میرزا اسمعیل به قمار و یا تولیت این
مدرسه توسط میرزا ابراهیم به دست نیست، به نظر می‌رسد این نام را بعضی از
ظرفا بر این مدرسه نهاده‌اند؛ چنان‌که مدرسه عربان را نیز مدرسه خران یا الاغان
نهاده بودند (شاردن ۱۳۷۹: ۲۵). قرینه دیگری نیز در باب این احتمال هست و
آن شعری است که همین نکته‌سنجان در باب هارون ولایت ساخته بودند تا از
ارج معنوی آن در نظر مردم بکاهند:

نروی جانب هارون ولایت زنهار کز درون ناله‌ی زار است و برون نقش و نگار

(به نقل از: حسینی قمی، خلاصه، ج ۱، ص ۱۵۱)

اینکه این مدرسه همان مدرسه میرزا شاه حسین یا مدرسه هارون ولایت و یا
همان صحن بزرگ هارون ولایت (همایی ۱۳۸۴: ۸۳) باشد، بسیار محتمل است.
نام میدان صفاهان را نیز که اوحدی آورده است و به نظر همان میدان تختگاه یا
کهنه اصفهان باشد، تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۴۰۱)، محل سوء قصد دزدان
به قاسم زاری می‌داند.^۲

۲. قول آخر از افادات شفاهی استاد جمشید سروشیار (مظاهری) است که در سایر موارد

۲. از دیگر محلات غریب‌نام مذکور در عرفات، میدان عراق است که ظاهراً در هیچ منبع مشهوری تا امروز از آن نامی برده نشده است. او به این محل، ضمن ترجمهٔ حال حزنی صفاهانی و شرح عاشقی او، اشاره می‌کند و می‌گوید: مدتها نزد پسری حلوایی عاشق بود و اکثر اوقات با لوانید و رنود از خودگذشته در میدان عراق به حوالی دکان وی فرش بودی و در اواخر حال از صفاهان به هندستان افتاد و مدتی زیست (اوحدی، عرفات، ج ۲، ص ۱۲۱۳).

از آنجا که اوحدی عموماً عراق و اصفهان را به جای هم به کار می‌برد، این میدان باید همان میدان کهنه باشد؛ نامی که پس از ساخت میدان تازه‌ساز سلطنتی شاه یا همان میدان نو بر این میدان کهنه ماند. از نامهای دیگر این میدان می‌توان به نامهای میدان سنجری، میدان عتیق و میدان هارون ولایت اشاره کرد (تاریخ اصفهان، ص ۱۸۸-۱۸۹) این میدان جز آنکه عرصهٔ خرید و فروش و معاملات دنیوی بود، محل عرضهٔ هنرهای اصحاب فرهنگی و جشن و مراسم نیز بوده است. اوحدی (عرفات ج ۵، ص ۲۹۵۳) از این محل با عنوان میدان صفاهان یاد کرده که علی صورتخوان در آنجا معرکه‌هایش را برپا می‌کرده است؛ ولی بهترین گواه بر این ادعای ما آنجاست (عرفات ج ۱، ص ۲۸-۲۹) که وی هم این محل را با نام میدان هارون ولایت و هم میدان صفاهان می‌خواند. در واقع باید گفت که منظور از میدان اصفهان در منابع کهنی چون جامع‌التواریخ (رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، ص ۴۲ و ۱۵۵)، حبیب‌السیر (خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۷۸) همان میدان کهنه است.

اصفهان‌شناسی نیز هم با ایشان مشورت کرده و هم از یادداشتهایشان بر کتاب ارجمند تاریخ اصفهان بهرهٔ فراوان برده‌ام. در باب میرزا شاه حسین نیز باید گفت که وی گویا شغل بنایی را از پدر و خانوادهٔ مادری به ارث برده بود، ولی بعد از جوانی دیگر از آن گریزان بوده است، نک: حسینی قمی، خلاصه، ج ۱، ص ۱۵۱، ج ۲، ص ۹۳۹؛ ارجاعات یادداشتهای مصحح تاریخ اصفهان، ۷۱-۷۲ و نیز افسانه‌ای که شاردن (۱۳۷۹: ۸۹) در باب او نقل کرده است.

۳. سه‌تنان مسجد جامع نیز که محل سقایی درویش مشکی صفاهانی است، در تذکره میخانه (فخرالزمانی، تذکره، ص ۳۱۶) گورگاه صحیفی شاعر گفته شده است و امروزه با نام امامزاده سه تن یا به قول عوام «سه موآفق» (موافق) پهلوی مسجد آقا نور در محله دردشت اصفهان شناخته می‌شود (جابری انصاری ۱۳۷۸: ۲۰۴).

۴. اوحدی (عرفات، ج ۵، ص ۳۲۵۹) در ترجمه حال آقا فخر خوراسگانی سخن از ساختن پلی به میان آورده که بنا به سایر قراین باید همان پل سی‌وسه چشمه یا پل شاه عباسی باشد. او در آنجا می‌گوید که آقا فخر «ترقیات عظیمه نمود و از اعظم رؤسای صفاهان گردید و در ساختن پل عباسی صفاهان در سنه ۱۰۱۴ در زنده‌رود غرق شد» (نک: الاصفهانی ۱۳۶۸: ۱۰۸).

۵. اوحدی همچنین از میخانه‌ای در چهارباغ با عنوان «میخانه شاهنشاهی» یاد می‌کند که اداره آن به دست بابا شمس تشی^۳ شیرازی معروف است. میخانه‌ای که دردکشانش در امان از زمانه خونریز (قرق شراب) و محتسب تیز (مولانا عبدالله ششتری ثانی) به بانگ چنگ (صوت و تصانیف ساقیکی زیباروی جوان، گنجی نام) می‌می‌خوردند. اوحدی (عرفات، ج ۴، ص ۲۲۷۰) در این باب می‌گوید:

شاه عباس در صفاهان، مخصوص بابا میخانه‌ای مرتب فرمود در غایت آب و هوا در چهارباغ و او بعد از وی چند جوان خوب به هم رسانید و هر جوانی که تازه به هم می‌رسانید از برای او نقشهای نفیس می‌بست و فی‌الواقع همه را خوب بسته، چنانچه از آن مشهورتر است که به شرح محتاج بود و الحال نیز همچنان در آن میخانه شاهنشاهی سرمست جام فراغت است. هرکس که در آن

۳. در تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۶ تیشی ضبط شده و گفته شده است که «چون شپش در لباس او بسیار به هم رسیده، به تیشی مشهور شده است»؛ ولی رباعی‌ای که از او نقل کرده، پریشان‌مصرع است و ضبط عرفات صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در فرهنگها نیز این کلمه به صورت تش ضبط شده است (نک: لغتنامه دهخدا).

میخانه شراب می‌نوشد، معاف است. اگرچه هرگز کس را به کس کار نیست^۴ اما در آنجا نور علی نور واقع است. چه اگر غدقن در نهی شراب هم باشد که در آنجا معاف است و گنجی در اواخر به سبب جرمی قبیح به آتش تیغ قهر آن شهریار سوخت و یوسف‌وار گرگان اجلش پاره کردند و بابا را نجم نام پسر صلیبی هست، خیلی طبیعت درست خوب دارد. ده سال قبل از این شعری می‌گفت شاید ترقی کرده باشد و بابا شمس در وقتی که میخانه‌نشین شده بود به نزد مولانا عبدالله ششتی ثانی که در آن زمان دعوای اجتهاد می‌فرمود فرستاد که

ای شیخ تو خبث[؟] جام احباب مزن چون بار تو کاغذ است بر آب مزن
زاهد تو به افسردگی خویش بساز خود را به دم گرم می ناب مزن

۶. اوحدی (عرفات، ج ۴، ص ۲۴۱۰) همچنین دلیل تخلص نخست ضمیری (باغبان) را اشتغال پدر وی به امر معماری باغ نقش جهان می‌داند.
۷. در عرفات نشانی گورگاه جمال‌الدین عبدالرزاق ظاهراً دقیق‌تر از سایر منابع آمده است. در تاریخ اصفهان (جابری انصاری، تاریخ اصفهان، ص ۱۶۹) قبر او در یکی از دو قبرستان کهن واقع در بیرون دروازه طوقچی تا اراضی سودان نقل شده است. اما نشان اوحدی (عرفات، ج ۲، ص ۹۵۸) به نظر از همهٔ قولها دقیق‌تر است؛ آنجا که از تلاش خود برای جمع و تدوین مشقت‌بار اشعار جمال سخن می‌گوید:
تا غایت بیشتر از سه‌هزار بیت از وی در عرصهٔ ظهور منتشر نبود. مخلص بعد از تجسسات بلیغه، بر آن الحاقات نموده. همه را جمع نموده، مرتبه مرتبه زیاد ساختم. نوبتی به پنج‌هزار بیت و نوبتی به هفت‌هزار بیت رسید و الحال قریب به ده‌هزار بیت

۴. این نوع عبارات در واقع نوعی نعل وارونه در حوزهٔ علم روانشناسی اجتماعی مشرق‌زمین است؛ به گونه‌ای که خوانندهٔ آگاه و نکته‌سنج متوجه اصل مطلب می‌شود، حتی اگر قایل این عبارت ناخودآگاه لب بدین سخن گشوده باشد.

از وی جمع کرده‌ام و تدوین داده و مکرر خود نوشته و اشعار وی غیر از این هم بسیار است که به دست نیفتاده در پرده خفا مانده. [...] مدفن وی [جمال] در عین شهر صفاهان است. قریب به دروازه سید احمدیان.^۵

علاقة اوحدی (همان، ج ۶، ص ۳۵۲۰) به وی و به‌ویژه پسرش، کمال، به حدی است که عنان اختیار از کف می‌دهد و می‌گوید:

الحق چنین پدر و پسری کم به عرصه ظهور گذشته و در عرصه عین عراق به منزله دو مردمک دیده واقعانند که دیده عراقیان به جمال و کمال ایشان ضیایذیر است و برابری با جمیع شعرای خراسان [ن: هم‌روزگارشان] می‌کنند. [...] بر منصفان صاحب ذهن سلیم و طبع مستقیم ظاهر است که آنچه گفتیم محض نفس‌الامر است و غرض و تعصب را در آن مدخلی نیست و نه همین در وادی او، که در وادی هیچ‌کس به نفسانیت حرفی نگفته‌ام [...] دیوان بدیع‌البیان او را به قلم شکسته‌بسته خود مکرر نوشته‌ام و قریب هفده‌هزار بیت جمع کرده [...] و از وی دوهزار بیت رباعی نوشته‌ام و اشعار وی از رباعی و غیره آنچه بنده جمع کرده‌ام، می‌دانم ازین بیشتر هم هست؛ شاید به دست آید.

۸. در اصفهان و اطراف آن چندین محل و منطقه وجود دارند که نامشان با تیران

۵. دروازه سید احمدیان که یکی از دروازه‌های شرقی اصفهان بوده و محله‌ای هم با همین نام در حدود آنجا وجود داشته به شخصی به نام سید احمد منسوب بوده است که بنا به قول شاردن (۱۳۷۹: ۷۰) گلوله‌های جنگی خاصی می‌ساخته که در جنگ با سنیان مورد استفاده شیعیان قرار می‌گرفته است. همچنین نقل کرده است که گاه وی گلوله‌هایی طلائی نیز به وزن هفت مثقال، مهور به نام خود می‌ساخته است که یکی از این گلوله‌ها را دویست سال قبل از زمان شاردن در جمجمه انسانی، نزدیک شیراز پیدا کرده‌اند. وی همچنین در معرفی محله سید احمدیان از سه مسجد سخن می‌گوید که در یکی از آنها قبر سید احمد بوده است و این شخص احتمالاً کسی جز فرد مورد نظر نیست (شاردن ۱۳۷۹: ۸۸).

یا تهران آمیخته است. صرف نظر از مباحث ریشه‌شناختی این کلمه (نک: مهریار ۱۳۸۲: ۲۷۲-۲۷۵؛ نیز: مدخل «تهران» در: *دانشنامهٔ جهان اسلام*، ج ۸، ص ۷۰۵). باید گفت که نزدیک‌ترین آن به اصفهان همان تیران یا تهران آهنگران است که در *عرفات* و سایر منابع قدیم به صورت طهران آهنگران ضبط شده است؛ محلی در شمال غربی اصفهان که امروز در شهر به عبارتی مضمحل شده است. وجه تسمیهٔ آن را نیز عوام به داستان کاوهٔ آهنگر نسبت می‌دهند که سخنی ناپذیرفته است. برخی منابع گفته‌اند که اعراب بنی‌تمیم که سازندهٔ مسجد جامع عتیق بوده‌اند، از قریهٔ طهران جی بوده‌اند. بر همین اساس، منابع اختلاف کرده‌اند که آیا این طهران جی همان دهکدهٔ طهران آهنگران جی است یا طهران کرون، در هشت فرسنگی شهر از توابع شهرستان نجف‌آباد امروز، یا طهرانچی ماربین در دو فرسنگی شهر (جابری انصاری، *تاریخ اصفهان*، ص ۱۱۰). ظاهراً علی کجه (کوچه) پای که شورش نابجا و دیوانه‌وارش در تهییج سببیت تیمور برای نابودی اصفهان معروف است، از همین قریهٔ طهران آهنگران بوده است (همان، ص ۲۲۴-۲۲۵ و ۲۷۲). اوحدی خاندان جابری معروف را — که میرزا سلمان، وزیر شهید مقتدر صفوی، نیز یکی از ایشان بود — به این قریه منسوب می‌دارد.^۶

۹. در *عرفات* همچنین نشانی دقیق گور حاکم شهید اصفهان در زمان سلطان محمد خدابنده، شاه ضیاءالدین کرمانی «بر در دروازهٔ طوقچی در درون شهر اصفهان» ذکر شده است (اوحدی، *عرفات*، ج ۴، ص ۲۴۲۲).

۱۰. اوحدی همچنین چندین بار از طاعون نابودگر اصفهان^۷ در پایان ۱۰۰۰ ق

۶. در چاپ میراث مکتوب به غلط این‌گونه آمده است: مولد همهٔ جابریهٔ طهران، آهنگران صفاهان است (ج ۴، ص ۲۴۲۲).

۷. آیا این بلائی جانشوز همان است که شاردن (۱۳۷۹: ۱۷۵) به عنوان وبای گندمان نام برده و گفته که مردم آن روزگار معتقد بودند که این بیماری از دروازه‌ای با نام «دروازهٔ مرگ» به اصفهان وارد شده است. از همین رو آن را برای همیشه مسدود ساختند و نزدیکش دروازه‌ای به نام «دروازه دولت» گشودند؟

سخن می‌گوید که منجر به مهاجرت وی به یزد برای یک سال گشت (همان، ج ۵، ص ۲۹۳۰ و ۲۹۷۴).

شعرای اصفهان در عرفات

اوحدی افزون بر آنکه حدود ۲۸ منبع تذکره‌ای و تاریخی در دست داشته است (گلچین معانی ۱۳۶۳: ۷/۲)، در بسیاری از محافل شعری شاهانه و مردمی روزگارش در ایران و هند حضور داشته و با شعرای متعددی هم‌طرح و هم‌صحبت و همسایه بوده است. شاید اگر از پس این همه گشت‌وگذار، مانند تقی کاشانی در جایی مانند اصفهان قرار می‌گرفت و زمان مبسوطی را به دستیابی دیوانها و منتخبات شعرا به‌ویژه معاصرانش اختصاص می‌داد؛ ازین لحاظ نیز تذکره او بر خلاصه‌الاشعار پیشی می‌گرفت.

با این همه صاحب عرفات در بند کامل منابع خود نیست و حتی اقوال و شواهد آنها را گاه ممیزی می‌کند. او همچنین بنا به سنت تذکره‌نویسی، تعدادی از متفنین را نیز وارد کتابش کرده است، با این توفیر که هم در باب شخصیت ایشان و هم اشعارشان، نسبتاً با احتیاط رفتار کرده است و به یک مرتبه در را بر تمامی اینان نگشوده است.

بر اساس چاپ میراث، اوحدی (عرفات، ج ۸، ص ۴۹۹۱-۴۹۹۳) در عرفات ده شاعر متقدم و نه متوسط و ۹۴ متأخر را ذکر کرده است که بر اینها باید شعرای بعضی توابع اصفهان را نیز افزود؛ مثل میرزا سلمان جابری (ج ۳، ص ۱۹۱۹-۱۹۲۰)، شاه نظریبگ قمشه‌ای (ج ۶، ص ۲۲۰۴)، شیخ زین‌الدین جنتی گزی (ج ۲، ص ۱۰۷۷)، رفیع‌الدین عبدالعزیز و رفیع‌الدین مسعود لنبانی (ج ۳، ص ۱۵۱۴-۱۵۱۵)، آقا فخرخراسانی (ج ۵، ص ۳۲۵۹)، خواجه عبدالقادر بسینانی (ج ۵، ص ۲۸۶۷)، خواجه حبیب‌الله ترکه (ج ۳، ص ۱۲۰۷)، صالح‌بیگ همتی آزادانی (ج ۴، ص ۲۳۳۶) و آقا شاهکی رنّانی معروف به فنایی صفاهانی

که تنها در قریهٔ او (رئان) اوحدی (ج ۵، ص ۳۳۳۰) در آن روزگار صد صاحب‌تخلص سراغ داشته است و اگر هنگام تألیف عرفات در عراق بود، از اکثر ایشان شعر انتخاب می‌کرد.^۸

شعرای اصفهانی را که شرحشان به وضوح در عرفات و منابعش آمده است می‌توان مسامحتاً^۹ به چند دسته تقسیم کرد:

۱. شعرای کامل و حرفه‌ای که اصل پیشه و شهرتشان شعر است. تعداد اینان به خصوص در بخش متأخران ناچیز است. از ایشان می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:^{۱۰}

۸. نام این قریه به اشتباه در چاپ میراث (ج ۴، ص ۲۴۲۲) «زبان» ضبط شده است. هم‌ازین رو در فهرست نیز به او اشاره‌ای نشده است. همچنین از شاعری به نام تاجری اصفهانی در فهرست منطقه‌ای شعرایش یاد شده است که بی‌نشان صفحه است و به نظر همان تاجری خوانساری باشد. نام میرزا سلمان جابری و بابا علی جعفر اصفهانی و خواجه حبیب‌الله ترکه نیز از قلم افتاده است.

۹. از آنجا که در فرهنگ ایرانی شعر در همه چیز و همه جا ورود داشته و بالعکس، برای هر محقق پر و سواسی تعیین مرزی دقیق در این باب دشوار است. حتی در باب شخصیت شعرا و شعرشان نیز گاه تناقض گیج‌کننده‌ای است و این البته به شرایط اجتماعی و سنت فرهنگی و ادبی باز می‌گردد؛ آن‌چنان که کسانی مانند شفایی اصفهانی و سیف‌الدین محمود رجایی صفاهانی، علی‌رغم شأن علمی و اجتماعیشان، به هزالی و سفله‌زبانی شهره بودند (اوحدی، عرفات، ج ۳، ص ۱۵۶۹). شاید صواب‌ترین راه در این میان لحاظ کردن لقب یا تخلص شاعر و نیز حجم شعر و حضور شاعر در عرصهٔ شعر روزگارش باشد، بدان صورت که شاعری را که لقب یا تخلص پیشه‌ای داشته باشد و شعر قابل ملاحظه و مشهوری نگفته باشد، می‌توان جزو شاعران متفنن به شمار آورد. بدیهی است که شاعرانی را نیز که احیاناً بنا به جایگاه شعریشان و ارتباطشان با حاکمان زمان گهگاه به حکومت و یا مشاغل بزرگی می‌رسند، نمی‌توان جزو متفننان دانست. مثل بسیاری از شعرا که به هند رفتند و از شاهان و امیران تیموری به حکومت افتخاری منطقه‌ای نایل آمدند و یا در همین ایران امثال شعیب جوشقانی به مقامهای برجستهٔ دیوانی رسیدند (نک: ادامهٔ همین مقاله). همچنین باید یادآور شد که نگارنده بعضی شعری را که در شعرگویی آن هم شعر فارسی گفتشان تردید داشت، در شمار نیاورد. افرادی مثل عمادالدین هیبت‌الله صفاهانی که اوحدی تنها از او شعر عربی نقل کرده است و علی‌بن کمال اسمعیل صفاهانی که تنها به واسطهٔ تضمین پدرش از دو بیت او در یک قصیده به عنوان شاعر در تذکره‌ها معرفی شده است.

۱۰. طبیعی است چون اوحدی در باب بعضی شاعران معروف اقدم مشهور سخنی تازه ندارد،

۱.۱. جمال‌الدین عبدالرزاق

۲.۱. کمال اسمعیل

۳.۱. فریدالدین احوّل

۴.۱. کمال‌الدین زیاده

۵.۱. نظام‌الدین محمود قاری

۶.۱. فخرالدین اصفهانی

۷.۱. صفی اصفهانی

۸.۱. خواجه شعیب جوشقانی: در تذکره خلاصه‌الشعار و تذکره نصرآبادی نیز از او یاد شده است؛ به‌ویژه آنکه تقی کاشی قصاید و اشعار بسیاری از او نقل کرده است؛ اما ظاهراً چون بنا نداشته به مثنویات شعرا پردازد به ذکر مثنوی وامق و عذرای او پرداخته است؛^{۱۱} ولی نصرآبادی (تذکره، ج ۱، ص ۱۱۱) بدان اشاره‌ای گذرا کرده است و نیز همچون تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۴، ص ۴۲۱) بر عیش‌طلبی و مؤانست پیوسته او با شاهدان تأکید دارد. وی در ملازمت ابن حسین خان به وزارت ارامنه یا به تعبیر نصرآبادی (همانجا) وزارت محال زراعت ارامنه اشتغال داشت. او حدی ضمن ادای احترام به وی، از سرقت ادبی‌اش از یکی از اشعار خود اشاره می‌کند و می‌گوید:

با هم اشعار بسیار گفته‌ایم. از جمله در اوایل عباس پادشاه در قزوین دوازده غزل مشکل بابا فغانی یک بار طرح شد و شعرای مقرر پایتخت چون حکیم شفایی و حسن بیک عجزی و حکیم رکن‌الدین مسعود [مسیح] و غیرهم اکثر

ما نیز در این مجال تنها به ذکر نام ایشان پرداخته‌ایم.
۱۱. از آنجا که تقی کاشی نام او را به تبع ترجمه فریدالدین شعیب و پسرش میرزا شریف از مخدومان شعیب آورده است، مصححان با آن همه شواهد منقول شعیب باب ترجمه و عنوانی تازه برای او باز نکرده‌اند! (کاشانی، خلاصه، ۱۳۸۴، ص ۴۲۱).

گفتند و جز آن در صفاهان و دیگر امکنه شعر بسیار مطرح شد. اکثر خوب می‌گفت. از جملهٔ آن دوازده غزل، یک مصرع از غزلی که مکرر از بنده شنیده بود در حضور حضرات به فراموشی یا به توارد به اسم خویش می‌خواند تا به حسب اتفاق روزی در میدان صفاهان آن شعر را در حضور من و حضرات به اسم خویش می‌خواند. بنده خود هیچ نگفتم، لیکن از تعجب تبسمی کردم. اما حکیم رکن‌الدین مسعود و حکیم شفایی که از حقیقت آن باخبر بودند وی را آزار بلیغ کردند چنان‌که از آزار وی بنده به تشویر شده معذرت جستیم. بعدذک تا بنده در عراق بودم، هرگز آن را به اسم خود نخواند؛ اما در این ایام شعری چند از وی به خط خودش در بیاضی دیدم که نوشته به هند فرستاده بود. باز همان را با مطلعش درج کرده و آن شعر که برداشته این است. مطلع درست و یک بیت:

منم که عشق فروزنده از چراغ من است فتیله‌ای است محبت که پیر داغ من است
مزن به شمع دلم آستین محرومی که دودمان وفا روشن از چراغ من است

تصرفی که فرموده، بیزاری به جای محرومی گذاشته و قبل از این خود همان بیت را به اسم خود می‌خواند. الحال مطلع را هم صاحبی فرموده‌اند. خدا از غزل نگه دارد (عرفات، ج ۴، ص ۲۲۳۶).

همچنین اسکندرییگ منشی (عالم‌آرا، ج ۲، ص ۷۱۱ و ۸۳۷) از این خواجه شعیب دو قطعه ماده‌تاریخ دیگر نقل کرده است، با این توصیف که وی «از اکابر و اعیان جوشقان و درین هنگام در سلک وزرا و متکلفان مهام دیوانی منسلک و بسیار شیرین‌کلام و صاحب طبیعت عالی است».

۱.۹. ادابی اصفهانی. طبق قول سام‌میرزا (تحفه، ص ۲۳۹) از شعرای مشهور اصفهان بوده که بسیار نیز شعر گفته و البته در شعر او قافیۀ غلط هم بسیار بوده است. تقی کاشی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۳۸۰-۳۸۲) معتقد است که بیشتر غزلسرا بوده و بسیار بابا و خودستا نیز بوده است، چنان‌که هیچ شاعری را به خرج برنمی‌داشته است. وفاتش در ۹۵۵ و مدفنش در بیرون دروازهٔ حسن آباد بوده است (همانجا). اوحدی (عرفات، ج ۱،

ص ۵۹۹) ترجمه بسیار مختصر و دو بیت منتخب از او را ذکر کرده است.
۲. شعرای متفنن و غیرحرفه‌ای که شعر از مشغولیات اصلیشان نیست و گاهی بدان مبادرت می‌ورزند. اینان هرچند شاعران برجسته‌ای هم باشند، یا اختیاراً و یا اضطراراً به شعر به عنوان وجهه اصلی اجتماعی خود نگاه نمی‌کنند. این شعرا خود بسته به اینکه از برگزیدگان جامعه و یا طبقه عوام و حتی اذل ایشان مثل «لوانید» و «رنود چپانی» باشند با هم توفیر دارند.

۱.۲. آدمی‌زادگان

خواجه حبیب‌الله ترکه: از قضات خاندان ترکه اصفهان بوده که در اوان جوانی درگذشته است. بعضی دشمنانش اشعار او را به جمیله فصیحه نسبت می‌دادند (اوحدی، عرفات، ج ۲، ص ۱۲۰۷).

خواجه عزالدین صفاهانی: از مستوفیان سلطان سنجر که در نزاع با قوام‌الدین درگزینی به زندان می‌افتد و می‌میرد. تنها شعری که از وی نقل شده، رباعی کنایه‌آمیزش به وزیر سخن‌چین است (همان، ج ۵، ص ۲۶۰۹).

سیف‌الدین محمود رجایی صفاهانی: از احفاد کمال اسمعیل (سام میرزا، تحفه، ص ۹۴) و واقف به علم سیاق و امور دیوانی بوده است. در شاعری طبع هزل و هجو بلندی داشته است. رازی (هفت اقلیم، ج ۲، ص ۹۵۳) منظومه «ایرنامه» را به او نسبت داده است. صادقی افشار (مجمع، ص ۵۹) نیز او را کاتب رسمی دفترخانه شاه مرحوم (شاه طهماسب) می‌داند.

شاه معزالدین محمد النقیب: فیضی تخلص، از سادات مشهور و محبوب اصفهان که هفت سال وزیر شاه اسماعیل بود و سرانجام استعفا داد و معتکف آستان قدس رضوی شد. سام میرزا (تحفه، ص ۳۳) با احترام بسیار از او یاد می‌کند و تنها اشاره‌ای به تواضع وی و «اختلاط ایشان با عامه خلایق» دارد و گفته که در ۹۵۲ وفات یافته است. اما اوحدی (عرفات، ج ۶، ص ۳۹۵۰) بیشتر بر هجوگویی او تأکید کرده و ضمن ارائه شاهدهی در این باب، نوشته است.

وی بغایت خوش طبیعت و شکفته‌خاطر بودی و با نهایت بزرگی همیشه خواستی که از جمعی دانسته و غیر دانسته دشنام شنود و خوش طبعی کند. دو سه از فضلا چون قاضی مظفر اندنالی^{۱۲} و قاضی ابوالحسن دادتانی^{۱۳} با او در مهازلت دستیار بودندی و اداهای ستم‌ظریفانه نسبت به همه کس به جای آوردندی و کسان خوب را دام مضحکه ساختندی، اما اواخر او از این امور درگذشت و وی اهاجی هزل بسیار گفته و او فیضی تخلص کردی و جمیع افاضل و اکابر و شعرا از او در خطر بودند.

آیتی اصفهانی: مکتبدار و نستعلیق‌نویس خوبی بوده است (سام میرزا، تحفه، ص ۲۶۱). گفته‌اند که شطرنج نیز نیکو می‌باخته است؛ ولی مستغنی و گوشه‌نشین بوده است (تقی کاشانی، خلاصه، ص ۳۹۶-۳۹۷). اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۶۹۴) با پسرش، حدیثی نقاش، دوست بوده است.

خواجه احمد صراف اصفهانی: از مردم خوب و بغایت درویش بوده است (همان، ج ۱، ص ۵۸۹).

میر اسدالله متولی اصفهانی: متولی آستان قدس رضوی در زمان شاه طهماسب بوده است. طبق قول اوحدی (همان، ج ۱، ص ۶۰۱) خلیفه سلطان پدر میر شجاع‌الدین محمود فرزند وی بوده است و طبق قول تقی کاشانی (خلاصه، ص ۲۲۵) میر شجاع‌الدین محمود پسر برادر خلیفه اسدالله متولی بوده است. سام میرزا (تحفه، ص ۴۶) وی را خلیفه اسدالله فرزند خلیفه هدایت‌الله اصفهانی از سادات بزرگ معرفی کرده است و گفته که وی اغلب به درس و افاده مشغول بوده است.

۱۲. این ضبط به نظر مغلوط است و احتمالاً «اندلانی» درست باشد. یعنی آنکه این قاضی منسوب به دهی در دهستان «برآن» اصفهان بوده است (نک: مهریار ۱۳۸۲: ۱۶۳/۱).
 ۱۳. اگرچه غریب است، اما به گمانم این واژه نیز تصحیف «دارگانی» یا «داژگانی» باشد که اولی دهی است از دیه‌های گرکن لنجان اصفهان و دومی دهی از دیه‌های گرجی فریدن اصفهان است (نک: مهریار ۱۳۸۲: ۳۷۱/۱-۳۷۶).

خواجه افضل صفا‌هانی: وزیر هرات که در جواب قطعهٔ هجوی میرزا سلمان جابری هجوی سروده است. اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۶۳۶) تنها یک بیت آن را نقل کرده است.

خواجه افضل‌الدین محمد ترکهٔ اصفهانی: از احفاد صابن‌الدین علی ترکه است. شرح حال مفصلی از زندگی وی تا زمان آمدنش به اصفهان را تقی کاشانی (خلاصه، ص ۲۱۷-۲۲۴) نقل کرده است. رازی (هفت اقلیم، ج ۲، ص ۹۵۴) مطابق معمول نکته‌ای افزون‌تر بیان نکرده و مرگ او را در پی گوشه‌نشینی و اعتکافش ذکر کرده است. از او با تخلص افضل، اشعار و رباعیات بسیار و زیبا و قلندری نقل شده است.

بازم به سوی میکده مست آوردی در خانهٔ دین من شکست آوردی
گه سبحه به دستم دهی و گه زنار ای عشق مرا نکو به دست آوردی

اما اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۶۳۷) از پایان زندگی وی اطلاع بیشتری می‌دهد و عنوان می‌کند که وی یک سال پس از هجوی که لطفی شیرازی در باره‌اش گفت، مرد و لطفی نیز در عقب او مدفون گشت. همچنین از افول طالع این خاندان در دورهٔ شاه عباس پرده برمی‌دارد.

خواجه الله‌قلی قابض اصفهانی: به قول سام میرزا (تحفه، ص ۳۵۲) اصلش ترک بوده، ولی به تاجیکان شبیه بوده است و در اصفهان قابض (محصل مالیات) بوده است. اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۶۶۵) عبارات اندک و بسیار کلی در باب او آورده است. هم از این روست که مصححان و نسخه‌نویسان عرفات نام او را فایض ضبط کرده‌اند. تقی کاشانی (خلاصه، ص ۴۰۷) نیز مدعی است که تخلص وی قسمی بوده است. این بیت ظریف او در تمام تذکرها تکرار شده است:

زاهد به در مسجد و میخانه گذر کن هر جا سخن حق شنوی مگذر از آنجا

میر امانی: رازی (هفت اقلیم، ج ۲، ص ۹۹۵) اشاره دارد که وی پنجاه سال افیونی بوده و شگفتزده شده که دماغش نخشکیده است و نیز گفته که در این ایام به سیاحت روزگار می‌گذراند. اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۶۷۴) تنها مطالب رازی را تکرار کرده است. آنچه هم که بدایونی (منتخب‌التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۴) آورده، تکرار مختصر مطالب نفایس‌المآثر است. البته در آن منبع به وضوح آمده است که وی خود می‌گفته که «علویم و از جانب والده شرافت دارم» (نفایس‌المآثر، گ ۱۸). عبدالباقی نهاوندی (مآثر، ج ۳، ص ۱۴۰۰-۱۴۰۶) او را محبوب و مرشد بسیاری از مهاجران ایرانی هند و هندیان می‌داند و می‌گوید که شیعهٔ اثنا عشری‌ای بود که تقیه نمی‌کرد. وی با اینکه تأکید دارد که امانی مدح اهل زمانه نمی‌کرده قصیده‌ای از وی در مدح اکبرشاه و خانخانان آورده است.

ابوالقاسم امری: برادر کوچک‌تر ابوتراب، از قهپایهٔ اصفهان، اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۶۷۰) شرح مفصلی از وی و احتجاجات منظوم خود با او آورده است. ابوعلی بن حکیم خباز: شاعر هزل‌گو و اهل مزاح که اشعار و تضمینهای بسیاری داشته و به‌خصوص اشعاری در هجو پدرش گفته که همه بر سر زبانها بوده است. پدر وی ظاهراً همان حکیم عنایت‌الله خباز، طبعی تخلص است (سام میرزا، تحفه، ص ۸۶).
گفتم از روی نصیحت به حکیم خباز جهدکن تاکه مریض از درت آزاد رود
نه که هر عاجز بیمار به امید شفا شادمان سوی درت آید و ناشاد رود
گفت بابا تو نلتای که گناه من نیست «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود»
(اوحدی، عرفات، ج ۱، ص ۵۷۹)

پیری نقاش: در عرفات (ج ۲، ص ۸۳۹-۸۴۰) شاعر دورهٔ شاه طهماسب عنوان شده و سه بیت از یک غزلش آمده است. تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۳۹۴-۳۹۵) ضمیری را از محبان و مریدان او برشمرده که حتی پس از مرگ پیری هرگاه بر مزار او می‌گذشت، فاتحه می‌خواند و او را به شاعری قبول داشت. اوحدی همچنین دیوانی از او با نام «سفینهٔ مراد» نام می‌برد که متأسفانه

در دست شخص صاحب عرفات گم شده است.

آقا ملک معرفّ اصفهانی: تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۲۹۳) او را پسر آقا احمد معرفّ معرفی می‌کند و بیان می‌دارد با بزرگ شدن فرزندانش دست از اشتغال طولانی‌اش به عنوان معرفی صفاهان برداشت و گهگاه هم به کارهای دیوانی دست می‌یازید و هم مرتکب شعر می‌شد. اوحدی وی را سرآمد سیاق و حساب و صوفی مسلک می‌داند. نیز او و برادرش، صفیا، را از محتشمان شهر و اربابان ذوق آنجا برمی‌شمرد. ذکر لطیفه‌ای از وی در اینجا خالی از لطف نیست:

روزی ملا محمد قاسم زاری که به مرض مشایخ معروف بود و مولانا ضمیری صفاهانی که در کلام فین‌فین بسیار می‌کرد و جمیع اعزّه با آقا ملک مذکور در میدان عراق سیار بودند. شخصی بر ایشان سلام کرده بدین روش که السلام علیکم یا سلطان‌العارفین. چون آن شخص مطلوب و بزرگ‌منش بود از این دو بزرگوار هر یک آن لقب و سلام را به خود منسوب می‌داشتند و می‌گفتند که سلطان‌العارفین ما را لقب کرده. آخر آقا ملک فرمودند که منازعه را بنده مصالحه می‌کنم در میان هر دو که «سلطان‌العار» مولانا قاسم باشد و «سلطان‌الفین» مولانا ضمیری، تا این نام بر هر دو صادق آمده هیچ یک محروم نمانند (عرفات، ج ۶، ص ۴۱۶۶).

نصرآبادی (تذکره، ص ۱۹۱) در باره وی می‌گوید که معرفّ، وزیر فرهاد بیگ اعتمادالدوله، حاکم اصفهان، بود و چنان «باکیزه‌وضع بود مشهور شده که هر روز یک مثقال عنبر در شله می‌کند. پادشاه او را گیرانیده، آنچه داشت از او گرفته. به مشهد مقدس گریخت و مدتها در آنجا متواری بود» تا سرانجام به شفاعت اعتمادالدوله بخشیده می‌شود و در آنجا به سال ۱۰۳۲ درمی‌گذرد. شاید از همین روست که فرزند زیبارویش، تقی، به واسطه «طبع غیورش» به هند رفت و در آنجا مرد (ادامه همین مقاله). هم اوحدی و هم ذکری از وی شواهد متعددی نقل کرده‌اند. نکته‌ای که در اینجا قابل بحث است، تاریخ فوت ملک معرفّ است که در

عرفات چاپ میراث «هزار و دو» آمده است و به نظر اشتباه چاپی «هزار و ده» است؛ زیرا جز نسخ، در *خیرالبیان* (به نقل از: گلچین معانی ۱۳۶۳: ۲۳۱/۱) آمده است که معرف به سبب نزاع فرهاد بیگ و یولی بیگ خلل در کارش افتاده، به یزد آمده، در آنجا به خدمت میرمیران مستوفی یزد در می‌آید. آنجا را نیز پس از سالیان و شکست کار مخدومش به قصد اصفهان ترک می‌کند و از آنجا نیز بعد مدتی همراه اردوی معلی به مشهد می‌آید. سه سال در آنجا به همراه پسرش تقی اقامت داشته تا سرانجام در ۱۰۱۰ق درگذشته است. لذا به نظر می‌رسد که قول نصرآبادی در باب تاریخ فوت وی در ۱۰۳۲ مخدوش و نادرست باشد.

آقا تقی‌بن آقا ملک معرف صفاهانی: به قول اوحدی (عرفات، ج ۲، ص ۸۷۸) «جوانی بود در کمال لطافت و نزاکت طبع، نهایت صفای ظاهر و باطن داشت. [...] در آن حسن، قضا را داء الثعلبی به هم رسانید. شعرای صفاهان در فروریختن سبزهٔ باغ جمالش اکثر ابیات مناسب و معانی تازه گفته‌اند».

اوحدی همچنین از همسایگان وی و همسفرانش به هند بوده است. او از ملازمان شاهزاده پرویزبن جهانگیر و نیز از دوستان محبوب شفایی و قاضی بدیع‌الزمان بن قاضی شمس‌الدین بوده است. سرانجام در رمضان ۱۰۲۱ در برهانپور می‌میرد. نهاوندی (مآثر، ج ۳، ص ۱۴۷۴) او را صاحب منصب کتابداری شاهزاده پرویز می‌خواند و تاریخ فوتش را هزار و بیست می‌گوید. وی همچنین او را در سالهای اقامتش در مشهد از ملازمان محراب خان قاجار معرفی می‌کند. صاحب *خیرالبیان* (گلچین معانی ۱۳۶۳: ۲۳۱/۱) هم ضمن اشاره به مصاحبت او در سیستان و قندهار بیان می‌دارد که علت رجوعش از خراسان به عراق مرگ پدرش بوده است و نیز در اصفهان پیوسته در اردوی شاهی بوده و به هند آمدنش نیز به واسطهٔ همراهی درویش بیگ، ایلچی شاه عباس بوده است.

میر جلال‌الدین حسن صلابی: پسر میر ابوالفتح و برادرزادهٔ میر فضل‌الله از سادات شهرستان است. این خاندان از متنفذان دورهٔ شاه طهماسب بوده‌اند. تقی کاشانی (خلاصه، ص ۲۲۹-۲۳۱) شرح قابل توجهی از زندگی و تعلیم و تربیت و

درجات اخلاقی و عاشقی وی آورده است، آنگونه که با توصیفات اوحدی از غرور وی در تباین است. او (عرفات، ج ۴، ص ۲۳۷۰) می‌گوید:

میر در ترکیب و جثه اگرچه بغایت حقیر و کوچک بودند اما به معنی بزرگ و عالی‌قدر، والی صدر واقع شده غایت علو طبع داشتند و غایت غرور دانشمندی و خودپسندی در سر ایشان بود چنانچه وقتی بر سر قبر مولانا جامی رفته، لگدی بر صورت گور وی می‌زده که «هی جامیک! در ته گور خود از بیم بلرز که این جلال‌الدین حسن صلابی است بر سر تو استاده».

تقی کاشانی هر چند در اصفهان نیز به خدمت او رسیده و به قول خودش صلابی «انواع مردمی و همواری که در جبلت اهل آنجا نمی‌باشد، از وی مشاهده شد» و نیز از سیر تبدیل تخلص وی از حزینی به صلابی سخن می‌گوید، ولی مطلبی در باب پایان ناخوشایند کار وی ذکر نکرده است و در این باره اوحدی اطلاعات خوبی نقل کرده است و نوعی توطئه و ترور از شرح این واقعه به ذهن خواننده می‌رسد. صلابی از قوی‌ترین شعرای قصیده‌سرای این دوره به سبک قدماست.

حرفی اصفهانی: در عرفات بسیار مختصر و کلی معرفی شده است با این تلقی که شاعر دوره شاه طهماسب است و از زمان مؤلف دور بوده است. اما سام میرزا (تحفه، ص ۲۷۸) و بخصوص تقی کاشانی (خلاصه، ص ۳۷۱-۳۷۲) شرح مفصلی از احوال و شهرانگیزش در باره مردم گیلان و کیفر زبان بریدنش گفته‌اند.

حزنی اصفهانی که به غلط در تحفه سامی (ص ۲۷۸) حزمی اصفهانی ضبط شده است، شاعری بسیار مشهور است. تنها اطلاع افزون اوحدی (عرفات، ج ۲، ص ۱۲۱۰) اظهار شاگردی او نزد میرزا مخدوم‌بن میرمیران حسینی صفاهانی و عشقش به پسر حلوایی است.

دخلی اصفهانی: اوحدی (همان، ج ۳، ص ۱۴۲۷) یک بار ترجمه‌ای برای داخلی شاعر آورده و بار دیگر ترجمه‌ای به نام داخلی ذکر کرده است. اما باز گفته

«غالباً اشعار داخلی هم از داخلی است که به غلط داخلی را داخلی هم خوانده‌اند». گلچین معانی (۱۳۶۹: ۱/۴۰۴-۴۰۶) شرح مفصلی از او را با استفاده از منابع اصیل هندی آورده است.

داعی اصفهانی: پسر ضمیری اصفهانی که اوحدی (عرفات، ج ۳، ص ۱۴۲۴) بر خلاف تقی کاشانی (خلاصه، ص ۳۰۹-۳۱۷) وی را بسیار دشمنانه وصف کرده است، هرچند ذکری نیز به سبب برخوردهای تلخ و نامحترمانه‌اش در اصفهان، از او چندان دلخوشی نداشته است. ذکری بر خلاف اوحدی، که معتقد است داعی تمام آثار پدرش را رهن دکان حلوایی و افیونی نهاد، او را کاتب و حافظ و کامل‌کننده آثار ناتمام پدرش می‌داند. او همچنین تأکید دارد که داعی پدرش را بر تمام شعرا ترجیح می‌داده و در این باره تعصب بسیاری هم داشته است. افزون بر این، باید گفت که سایر تذکره‌نویسان مثل صادقی‌بیگ (مجمع، ص ۲۷۷) و رازی (هفت اقلیم، ج ۲، ص ۹۹۳) نیز جز به‌خوبی در باب داعی سخن نگفته‌اند. تقی کاشانی به سبب مصاحبت و آشنایی با وی ترجمه بسیار مفصل‌تر و دقیق‌تری نسبت به دیگران آورده است.

قاضی رضی‌الدین محسن اصفهانی: از کسانی است که همراه سلطان علی ایلچی به هند آمده و باز به صفاهان رفته است. تاریخی که سیستانی برای آمدن وی به هند نقل کرده (۱۰۱۷ق) نشانگر این است که هیأت ایرانی سه سال بعد به محضر جهانگیر فراخوانده می‌شوند. سرعت انتقال ذهنش در تبدیل حرف و عدد بسیار خیره‌کننده بوده است. تاریخ فوتش در بعضی نسخ عرفات (اوحدی، عرفات، ج ۳، ص ۱۶۱۵) به اشتباه آمده است که در چاپ میراث با تطابق با اقوال سایر منابع و ماده تاریخ فوتش اصلاح گشته است.

رمزی اصفهانی: تقی کاشانی (خلاصه، ص ۴۱۱-۴۱۴) شرح مفصلی از سیادت و زندگی و شرح میخوارگی و توبه و نوازش یافتن از شاه طهماسب و مرگش در ۹۷۸ در قم بیان کرده است. اما اوحدی (عرفات، ج ۳، ص ۱۶۲۴) تنها اثری را در رمل به وی نسبت داده است.

روزبهان صبری: شرح مفصلی از وی را گلچین معانی (۱۳۶۹: ۲۵۴/۱-۲۶۰) در مکتب وقوع آورده است. اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۲۳۴۵) بر خلاف تقی کاشانی (خلاصه، ص ۱۸۹) سراغ دیوانی سه‌هزار بیتی را از او می‌دهد که نزدش محفوظ بوده است.

صفیای اصفهانی: بعضی منابع (رازی، هفت اقلیم، ج ۲، ص ۹۸۹، یادداشتهای مصحح؛ گلچین معانی ۱۳۶۹: ۷۲۹/۱) وی را با صفی‌الدین اصفهانی مشهور به صفیا خلط کرده‌اند. اوحدی این هر دو را جداگانه آورده است. صفیای دو همان است که به هند رفته و ساقینامه‌ای نیز دارد. شاید دلیل این اشتباه به‌هم‌آمیختگی زندگی ایشان و شباهت نام پدرانشان و رمل و سیاق دانستنشان باشد. رازی (همانجا) صفیای دوم را پسر خواجه قاسم، مستوفی اصفهان ذکر کرده است و اوحدی (همانجا) نیز جد صفیای نخست را قاسم رمال اصفهانی معرفی کرده است. صفیای رمال همان است که با شفایی مهاجره داشته است.

بابا طالب اصفهانی: از مسافران درویش‌طور هند که در آنجا به امارت و مکتب می‌رسد (نک: گلچین معانی ۱۳۶۹: ۷۸۸-۷۸۳/۱).

قاسم زاری اصفهانی: از شاعران تیززبانی که از او لطایف بسیار نقل شده است (اوحدی، عرفات، ج ۳، ص ۱۶۵۶؛ تقی کاشانی، خلاصه، ص ۴۰۱). تقی کاشی او را اصلاً شیرازی دانسته است و گفته که نشو و نمایش در اصفهان بوده است؛ و این متباین با قول اوحدی است.

محمد رضا شکیبی اصفهانی: شاعری بسیار مشهور است.^{۱۴} تنها اوحدی (عرفات، ج ۴، ص ۲۵۵۲) است که مشخصاً او را خواهرزاده روزبهان صبری دانسته است. در حالی که تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۳۵۵) او را مدعی خویشی با صبری عنوان می‌کند که صبری البته منکر این پیوند بوده است و صرفاً

۱۴. گلچین معانی (۱۳۶۹: ۶۳۸-۶۵۲) شرح مفصلی از زندگی وی را از تذکره‌ها نقل کرده است.

او را شاگرد خود می‌خوانده است.

خواجه محمد شریف سرمدی: از ایرانیان مهاجری است که در دورهٔ اکبر شاه به هند رفته و هم در زمان او درگذشته است (اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۲۲۱۸). در برخی از تذکرها و تاریخهای هند، پاره‌ای آگاهیها درباب او یافت می‌شود (نک: گلچین معانی ۱۳۶۹: ۱/۵۴۷-۵۴۹).

شاه نظر بیگ قمشه‌ای: از بزرگان قمشه و شعرای برجسته که قلندروار به هند می‌رود و ناراضی از آنجا باز می‌گردد. این شعر از اوست:

گر هند بود کعبه روم سوی کنشت دوزخ طلبم اگر که هند است بهشت
خواهم ز غلط کردهٔ خود برگردم مانند نگاه غافل از صورت زشت

(اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۲۲۰۴-۲۲۰۵)

گلچین معانی (۱۳۶۹: ۱/۱۴۳۱-۱۴۳۴) شرح مفصلی در باب وی از سایر منابع آورده است. مجموعاً آنکه او در جوانی به سیاحت و سفر هند رفته است و در ملازمت خانخانان بوده است. او به امر سپاهیگری نیز توانا بوده و در چندین جنگ در هند و جایهای دیگر دلاوریها کرده و زخمها برداشته است. همچنین مناعت طبع بسیاری داشته و دست رد به بذر و بخشش حاکمان هند زده و مستغنی‌وار به ایران بازگشته است. در آنجا تولیت شاهزاده رضا با وی بوده است و از موقوفات آنجا که ظاهراً میراث خانوادگی او بوده، ارتزاق می‌کرده است. در آخر کار عاشق فاحشه‌ای خوش‌نفس نام می‌شود که به عقدش در می‌آورد. او در ۱۰۵۵ ق فوت شده و مدفنش در همان زادگاه و مسکنش بوده است. تخلص وی در غزل نذری بوده است؛ اما مهارت شگرفی در رباعی داشته است و بعضی طرز او را در رباعی عرفانی پیرو مرشدش میر مغیث همدانی دانسته‌اند (همانجا). صالح‌بیگ همتی آزادانی: جد پدری میرزا طاهر نصرآبادی و پدر میرزا صادق مینا که بنا به ناسازگاریهای وطن راهی هند شده و در آنجا نیز صاحب مکتب و خانواده گشته است (نصرآبادی، تذکره، ج ۲، ص ۶۶۰). تاریخ فوت وی را پسرش، صادق مینا در ۱۸ شوال ۱۰۴۳ آورده است. گلچین معانی (۱۳۶۹: ۱/۶۷۸-۶۸۱)

شرح مفصلی از وی به دست داده است. اوحدی (عرفات، ج ۴، ص ۲۳۳۶) از خدمت وی در دستگاه شاهزاده خرم (شاهجهان) سخن می‌گوید و نیز معتقد است که آمدنش به هند و اشتغالات دیوانی‌اش از توان شاعری‌اش کاسته است. با این همه از دیوان سه‌هزاربیتی او سراغ می‌دهد و نیز می‌گوید که در ۱۰۲۷ به سعایت دشمنان از ملازمت سلطان خرم بیرون افتاد و راهی بنگاله شد و غزلی از آنجا به نزد من فرستاد. متأسفانه از این غزل در نسخه‌های موجود خبری نیست.

حکیم شرف‌الدین حسن شفایی اصفهانی: پسر حکیم ملا، که در مطب پدرش واقع در مسجد جامع طبابت می‌کرد. ترجمه‌ای که اوحدی (عرفات، ج ۴، ص ۲۲۳۹-۲۲۶۱) از وی آورده است، به لحاظ آنکه میان او و صاحب ترجمه دوستی و ارادت چندین‌ساله بوده است، از پرارزش‌ترین منابع احوال شفایی است

۲.۲. عوام و چپانیان (رندان بی سر و پا)

ابدال اصفهانی: اوحدی تنها به ملازمت وی با سام میرزا و فوتش در جنگ قندهار اشاره می‌کند و بنا به تصریح خودش به نظر می‌رسد که اتکایش در این گزارش تنها ترجمهٔ *مجالس‌النفایس* بوده است^{۱۵} و ضمن آنکه یک ابدالی دیگری را هم آورده است، به درستی بیان می‌کند که این دو ابدالی واحدند و حق هم همین است؛ زیرا سام میرزا در شرح مبسوطش از ابدالی شواهد زیبا و قابل ملاحظه‌ای آورده است که آن شعر منسوب به ابدالی فرضی نیز در آن شواهد ابدالی اصلی است. او در آنجا از زبان شاعر بیان می‌دارد که چگونه از عطاری به عاشقی و قلندری و سپس شاعری و عابدی رسیده است (نک: سام میرزا، *تحفه*، ص ۲۱۲-۲۱۶).

درویش قاسمی صفاهانی: مردی عارف و ظریف بود که برای صحبت امیر نجم به ماوراءالنهر رفت. اوحدی (عرفات، ج ۶، ص ۳۴۰۷) ضمن آنکه عین

۱۵. در *مجالس‌النفایس* چایی از این ابدال خبری نیست.

عبارت و تک بیت قاسمی را با حفظ امانت از *مجالس‌النفایس* (نوایی، *مجالس*، ص ۱۵۳) آورده، اضافه کرده است که وی در آنجا به سیاست رسید.
 بذلی اصفهانی: اوحدی (عرفات، ج ۲، ص ۸۱۵) تنها از او یک بیت آورده و گفته است در عهد شاه طهماسب بی‌قید و زندانه می‌زیسته است. این بیت که بعینه در *هفت اقلیم رازی* (ج ۲، ص ۹۹۸) نیز هست به نظر در کلمهٔ دومش تحریف شده است:
 گر مرا [ترا] بودی به قدر همت خود دسترس در جهان یک جو غم روزی نخوردی هیچکس

پهلوان مذاقی عراقی: اوحدی (عرفات، ج ۶، ص ۴۰۶۵) درباره‌اش گفته است:
 از لوانید صفاهان است. بغایت خوش طبیعت و رند عالی فطرت چپانی بوده و پسر و فرزندان او همه پهلوان و برادران او یتیم (عیار) بوده‌اند. در مطایبه و مهازله بسیار فطرتش قادر بوده. از شعرای زمان شاه طهماسب است. دیوانش قریب چهارهزار بیت به نظر رسید. در منقبت شعر بسیاری گفته.

در *عرفات* حدود شصت بیت شعر از او در منقبت و هجو نقل شده که هیچ کدام با شواهد شعری مذاقی *خلاصه‌الاشعار* (کاشانی، *خلاصه*، ۱۳۸۶، ص ۳۹۱) و *هفت اقلیم رازی* (ج ۲، ص ۹۹۵-۹۹۶) مطابقت ندارد. مضاف بر آنکه تقی کاشانی از تأتب شدنش در آخر عمر و اشتغالش به کفشدوزی سخن گفته و نیز اظهار تأسف کرده است که چرت تریاکی او شعر و حالت صوفیانهٔ او را از حیثیت انداخته بوده و سرانجام در ۹۸۷ به جهان دیگر شتافته است. در *تذکرهٔ روز روشن* (لکهنویی، *تذکره*، ص ۷۲۹-۷۳۵) وی به غلط کرباس‌فروش و شاعر دورهٔ شاه عباس معرفی شده است که در موسیقی و پهلوانی ممتاز عصرش بوده است و چند بیت شاهد آورده است که با شواهد *عرفات* مطابقت می‌نماید. والله اعلم.
 لوحی اصفهانی:^{۱۶} در جوانی از درویش بلبل مداح فنون مدح و منقبت را

۱۶. این لوحی پدربزرگ مادری میر محمدبن محمد مطهر نقیبی موسوی سبزواری یا میرلوحی معروف است. او از شاگردان شیخ بهایی و میرداماد بوده و از علمای متنفذ و سنی‌ستیز آن

فراگرفت و به مرتبه‌ای رسید که در ایران شهرت فراوان یافت و مدتها در میدان عمادی کاشان به روضه‌خوانی می‌پرداخت. بعدها به اصفهان بازگشت و در ۹۸۹ق به مرض اسهال درگذشت و بیرون دروازه طوقچی مدفون شد. از او فرزند خلفی با نام خزانی مداح به جا ماند که او نیز مانند پدر، به قول تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۴۰۸-۴۰۷) در معرکه‌گیری و مداحی شهره ایران گشت. اوحدی (عرفات، ج ۶، ص ۳۶۸۰) تنها به مداحی این خاندان و نیز خزانی اشاره دارد و مدعی است که لوحی در جوانی بیش از چهل‌هزار بیت در مدح گفته است.

وفایی اصفهانی: از شعرای قلندری که به هند رفته و در آنجا در مصاحبت ظفر خان بن زین خان به مقامات دیوانی و لشکری رسیده است. اوحدی (همان، ج ۷، ص ۴۶۱۲) او را در گجرات دیده است و بیان می‌کند که چون وی خود را در همه امور دخالت می‌داده به مگس شهرت داشته است. گلچین معانی (۱۳۶۹): ۱۵۲۵/۲-۱۵۲۶) نشانه‌هایی از او را در تواریخ هند به دست داده است.

عصر به شمار می‌آمده است. وی به تخریب آثار و قبور بسیاری از علمای سنی اصفهان مشهور است؛ چنان‌که تخریب قبر حافظ ابونعیم اصفهانی، جد اعلای علامه مجلسی را به تحریک وی دانسته‌اند (مهدوی ۱۳۸۲: ۱۸۹). شاردن (۱۳۷۹: ۱۱۷) که خود میرلوحی را به چشم دیده بوده، داستان مستندی را در این باب از او آورده است. در باب شهرت و لقب وی صاحب *صحیفه الرشاد* (ص ۲۷۶) آورده است که «جناب امیر سید محمد در وقت مراجعت از کربلای معلا به اصفهان رسیده و یکی از بنات مردی را از متوطنان آن بلده که اشعار بسیار در مناقب ائمه اطهار انشاد کرده و لوحی تخلص می‌نموده به حباله نکاح درآورده و چون از آن مستوره حضرت حق تعالی این پسر به مشارالیه عطا فرموده بنا بر اشاره آن صالحه فرزند خویش را به این نام مسمی گردانیده». قبر وی نیز واقع در ضلع جنوبی خیابان دلگشا، شمال رودخانه، مقابل کارخانه سوسن (تجارت) در اراضی مهرآباد بوده است که این اواخر در پی گشادسازیهای شهرداری اصفهان و پل بستن بر آبروی شهر (ساخت پل غدیر) مثل بسیاری از آثار دیگر از صفحه روزگار محو شد (مهدوی ۱۳۸۲: ۳۳۷).

شعرای گمنام

در عرفات تعداد قابل ملاحظه‌ای از شاعران نقل شده‌اند که در منابع پیش از وی یا هم‌عصرش کمتر ذکرشان آمده است یا هیچ نشانی از ایشان در دست نیست و مرجع گفته‌های پسینیان در این باب نیز تنها اقوال اوحدی است. عمدهٔ ایشان البته شاعران متفنن بوده‌اند، هم بدین سبب شاید مهجور افتاده‌اند. برخی نیز ظاهراً آنقدر کم‌شعر بوده‌اند که اوحدی تنها به ترجمه‌شان بسنده کرده و نتوانسته است از منابع دسترسش شعری برای ایشان نقل کند. با این حال، هستند شعرای برجسته‌ای که به گواه شواهدی که اوحدی از ایشان نقل کرده است، در پردهٔ فراموشی قرار گرفته‌اند.

میر غیاث‌الدین محمدبن شاه میرزای کروری معموری: متخلص به انوار اصفهانی، شاگرد به واسطهٔ میرداماد و از سادات اصفهان بوده است. پدرش از کروریان محتشم هند بوده که در اواخر دورهٔ جهانگیر محبوس شده و اموالش مصادره گشته است. اوحدی (عرفات، ج ۱، ص ۶۸۹) از او تنها سه بیت نقل کرده است.

بیتی اصفهانی: برادر نوعی، در آغاز کفاشی می‌کرد و بعد به قلاشی و هرزه‌گردی در اصفهان مشغول بود. این بیت از اوست:

شرمندۀ متاع کساد دل خودم از بس که مفلسانه به بازار بردمش

(همان، ج ۲، ص ۸۳۰)

معزای بن آقا ملک معرف: برادر تقی که به قول اوحدی (همان، ج ۶، ص ۴۱۴۱) حافظهٔ غریبی داشته و اکثر خمسه و شاهنامه و غیره را حفظ بوده است. وی در آگره به خدمت نورالدین قلی کوتوال مشغول بوده و کمتر شعر می‌گفته است. در ۱۸ محرم ۱۰۲۴ خبر فوت او به آگره می‌رسد.

جلال کور صفاهانی: «باری» تخلص می‌کرده و بسیار خوب به روش خاص ملا سلطان‌علی می‌نوشته است. به هند رفت و در ۱۰۰۰ق درگذشت. وی از اقارب قریب میر روزبهان صبری بود و با کلامی صفاهانی مهاجرتی داشته است (نک: همان، ج ۲، ص ۱۰۶۱).

جمیله اصفهانی: شاعره‌ای که از میان قدما تنها اوحدی (همان، ج ۲، ص ۱۰۶۹) از او سخن گفته است و شگفتی خواننده امروز را برمی‌انگیزد که چگونه در آن روزگار زنی آزادانه به هند رفته و در مجالس شعرا رفت‌وآمد داشته است. بسیاری از اشعار حبیب‌الله ترکه را به جمیله نسبت می‌دهند؛ زیرا وی در آغاز جوانی متعه وی بوده است. در هند نیز اوحدی می‌گوید که با خواجه اسمعیل بن خواجه میرک جان همنشین بوده است.

حدیثی نقاش: پسر آیتی منقبت‌خوان بوده که ذکرش در آغاز مقاله رفت (همان، ج ۲، ص ۱۲۱۰).

حسنى گیوه‌دوز: مولد و منشأش اصفهان بوده و زیبا و رندکی چپانی بوده است (همان، ج ۲، ص ۱۲۳۲).

حسین صفاهانی: اوحدی (عرفات، ج ۲، ص ۱۲۲۰) سراغ او را در آگره هند به سال ۱۰۲۴ می‌دهد و می‌گوید که با شمسای صفاهانی ملازم بوده است. خاتمی صفاهانی: از آدمیزاده‌های آنجاست، طایفه ایشان را مطلق گویند. خیلکی اهلیت دارد و نسخ تعلیق را خوبک می‌نویسد. اکثر اوقات به کتابت معاش می‌گذراند. مرد رند نامرادی است.

به قربانت روم شبهای هجران در دلم مگذر که این دریای آتش دوست از دشمن نمی‌داند (همان، ج ۲، ص ۱۳۶۲)

خواجه خسرو صفاهانی: از اکابر و اعیان و عملداران بوده است (همان، ج ۲، ص ۱۳۶۹).

درویش رندی اصفهانی: از رندان نامراد در کسوت درویشی بوده که در زمان تألیف عرفات زنده بوده است (همان، ج ۳، ص ۱۶۲۵).

زاری ترشی فروش اصفهانی: رند و عامی بوده است. اشعارش بیشتر تضمین هزل‌آمیز از شعرای پیشین است (همان، ج ۳، ص ۱۶۵۹).

زین‌العابدین رمال: پدر صفیای رمال، صاحب کتاب *زین‌الرمل* بوده است. در

حال تألیف عرفات هر دو در اصفهان مرده بوده‌اند. تولد وی نیز در همین شهر بوده است (همان، ج ۳، ص ۱۶۹۴).

سختی اصفهانی: از سادات که به سبب زشتی‌اش به زنگی سفید مشهور بوده است. اوحدی (همان، ج ۳، ص ۱۸۹۹) با آنکه هیچ شعری از وی نقل نکرده است، او را بهترین جواب گوینده قصیده اعناتیة «موی» کمال اسمعیل می‌داند.

سیفای اصفهانی: از رندان هرزه‌گرد چپانی و برادر کوچک خواجه محمدرضای فکری بوده است (همان، ج ۳، ص ۱۹۴۲).

عابد اصفهانی: از شعرای شاه طهماسب بوده است (همان، ج ۵، ص ۲۸۳۵).

عارضی اصفهانی: با آنکه اوحدی او را دیده است، اما اقرار بر بی‌اطلاعی از احوالش دارد (همان، ج ۵، ص ۲۸۴۲).

عبدالباقی معینای اصفهانی: از معتمدان جهانگیر شاه در کابل و سند که به عقیده اوحدی (همان، ج ۵، ص ۲۸۵۲) پدرش از او بهتر بوده است. اوحدی دو بار (ج ۵، ص ۲۸۵۳؛ همان، ج ۶، ص ۴۱۴۵) ترجمه او را آورده است.

میر عبدالباقی امامی: از سادات بزرگ دوره شاه طهماسب و رفقای روزبهان صبری (همان، ج ۵، ص ۲۸۴۹).

میر عبدالوهاب معموری: متخلص به عنایت، برادر کوچک‌تر عبدالرزاق، امیر جهانگیر شاه و از خدمتگزاران دیوان صوبه شاهزاده پرویز بوده است و در مثنوی مهارت داشته است و اوحدی دیوان غزلی پنج‌هزار بیتی از او سراغ می‌دهد (همان، ج ۵، ص ۲۸۸۵؛ نیز، نک: گلچین معانی ۱۳۶۹: ۹۱۷/۲).

عرب صفاهانی: اوحدی تنها بر همزمان بودن وی و اصفهانی بودنش اشارت دارد و می‌گوید به حقیقت احوالش آگاهی ندارد (همان، ج ۵، ص ۲۹۳۷).

عقیلی صفاهانی: صاحب بیست‌هزار بیت شعر و بر اساس تعاریف اوحدی (همان، ج ۵، ص ۲۹۵۰) از شعرای تزریقی و هجوگویان زمان خود بوده است.

بابا علی جعفر نامی اصفهانی: واحدالعین که خوشنویس و مکتب‌دار و آدمی درویش‌نهاد و بزرگواری بوده است. در ۱۰۲۰ ق فوت شده است (همان، ج ۵، ص ۲۹۵۲).

علاجی اصفهانی: از عمال و ملازمان شاه عباس بوده است (همان، ج ۵، ص ۲۹۵۹).

علی‌رضای صوفی معمار اصفهانی: علی تخلص که اوحدی (همان، ج ۵، ص ۲۹۵۶) وی را در آگره به سال ۱۰۲۴ ق دیده است و می‌گوید هفت سال است که به هند آمده است. در نظم *متتبع تحفة‌العراقین* بوده و در نثر تألیفات علمی داشته است. همیشه سیار بوده و رفیقانش به طنز وی را سیمگل می‌گفتند [۲].

علی صورتخوان: رازی (*هفت اقلیم*، ج ۲، ص ۹۹۶) می‌گوید که وی ابتدا چرخگری می‌کرده بعدها به واسطهٔ مصاحبت اهل درک از آن دوری گزیده و مشغول چیز خواندن شد. اوحدی (*عرفات*، ج ۵، ص ۲۹۵۳) محل معرکه‌ها و صورتخوانی وی را محلهٔ زادگاهش، میدان اصفهان، گفته و نیز همچون رازی از تأثیر سوزناک فقدان پسر زیبایش (رضا) بر او می‌گوید؛ پسری که در اصل هم او جاذب تماشاگران معرکه‌های پدر بوده است (همان، ج ۵، ص ۲۹۵۳).

بابا علی کال چماق توزگیر: از شاگردان محمد قاسم زاری، به قول اوحدی (همان، ج ۵، ص ۲۹۶۲) بدیهه‌گوی تندی بوده است و قلندری به عراق نمی‌آمده که از او در سوراخ نمی‌شده است. او همچنین آنقدر حافظهٔ خوبی داشته است که هر که قصیده‌ای می‌خوانده حفظ می‌شده و ادعا می‌کرده است که این شعر از یکی از استادان قدیم است. شفایی را نیز هجو سختی گفته است.

غنی صفاهانی: از اهل زمان است (همان، ج ۵، ص ۳۰۳۴).

آقا شاهکی فنایی رنایی صفاهانی: اوحدی (*عرفات*، ج ۵، ص ۳۳۳۰) وی را در کودکی دیده بوده است. سام میرزا (*تحفه*، ص ۲۳۷) او را از اقوام نزدیک رئیس امیر یوسف رنایی معرفی می‌کند و کمال اسمعیل؛ ثانی خوانده است. تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۲۸۶-۲۸۷) او را در زمان شصت‌سالگی اش عاری از آن حال و فضل دورهٔ جوانی، به‌ویژه در موسیقی و شعر و سیاق و نویسندگی، می‌داند و می‌گوید دیوانی پنج‌هزار بیتی دارد و جزو ثروتمندان عهد خود بوده است.

قاسم اصفهانی: که اوحدی (*عرفات*، ج ۶، ص ۳۴۳۵) هیچ نشانی از وی جز

دو رباعی به دست نمی‌دهد.

قاسم اصفهانی: همسایه و هم‌مکتب اوحدی (همان، ج ۶، ص ۳۴۳۶) بوده که پس از مدتها در ۱۰۲۵ از هند به اصفهان بازگشت. میر محوی اصفهانی: شاعر سیدزادهٔ عهد شاه طهماسب بوده است (همان، ج ۶، ص ۴۰۱۴).

مسعود نیکی اصفهانی: که نیکی معروف شوهر خالهٔ او می‌شده است. مسعود در خانهٔ وی زندگی می‌کرد و سرانجام داماد وی نیز شد. از دوستان و همسایگان اوحدی نیز می‌بوده است که بعدها به مازندران در خدمت فریدون میرزا رفته و همانجا مرده است (همان، ج ۶، ص ۴۱۸۰).

قاسم قسیمی اصفهانی: پسر حاجی واقف که مدتها در بزازخانهٔ اصفهان بود و بعد برای سوداگری به هند رفت. اوحدی (عرفات، ج ۶، ص ۴۱۰۸) از اقامت او در هند به سال ۱۰۲۴ خبر می‌دهد.

میر قوام‌الدین نقیب اصفهانی: یا همان میر قوام‌الدین حسن، از سادات و نقبای اصفهان که مدتی مدید در آنجا قضاوت می‌کرد و در ۹۳۰ ق همراه امیر جمال‌الدین محمد صدر استرآبادی شیرنگی به صدارت شاه اسماعیل مشغول بود (سام میرزا، تحفه، ص ۳۲). اوحدی (عرفات، ج ۶، ص ۳۴۷۶) تنها به تخلص او (قوام) و فوتش در عهد شاه طهماسب اشاره می‌کند.

مجلسی صفاهانی: از شاگردان محتشم کاشانی بود. مردی متقی، صاحب طبع، درویش‌نهاد و عاشق‌پیشه که در صفاهان کارخانهٔ جولاهگی داشت. آخر کار عاشق محمدزمان نامی، پسر استاد علی طبّاخ اجری، شد. محمد ترک پدر مادر کرد و از وی تربیت یافت. سرانجام با وی به هند آمد. چون مجلسی از میرزا معصوم بیگ شیخاوند در دولت‌آباد و احمدآباد بسیار متمتع شد؛ چنان‌که هر شعری بر او می‌گذراند یک هزار روپیه می‌گرفت. عزم بازگشت به عراق داشت که مرد و گفته‌اند که به دست محمد زمان کشته شد (اوحدی، عرفات، ج ۶، ص ۳۹۹۱). محمد خبّاز واحدالعین اصفهانی: عالم ریاضی و متتبع خاقانی و انوری بوده

است (همان، ج ۶، ص ۴۰۵۲).

محمدعلی اصفهانی: اوحدی (همان، ج ۶، ص ۴۰۳۲) او را صوفی خوش‌فهم خوانده، ولی هیچ شعری از وی نقل نکرده است.

مفیدی اصفهانی: که اوحدی (همان، ج ۶، ص ۴۱۴۹) در کودکی نزد وی در مسجد جامع الفیه خوانده بود. مولد و مضجعش هر دو در اصفهان بوده است.

موری اصفهانی: از شاعران مهاجر به هند است. اوحدی (همان، ج ۶، ص ۴۲۰۰) یک بیت از او آورده است که آن نیز در جایهای دیگر به دیگران منسوب شده است (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۷۳۹/۱).

مؤمن آقا حاجی اصفهانی: از دوستان همراه اوحدی در سفر به هند که از احدیان جهانگیر می‌شود و بعد مدتها به حبس می‌افتد. به محض خلاصی راهی اصفهان می‌شود (عرفات، ج ۶، ص ۴۱۸۸).

ندیمی سوزنگر صفاهانی: مردی نامراد با شعری پرافت و خیزبوده است (همان، ج ۶، ص ۴۴۱۷).

تقی عصار نیازی اصفهانی: که به همراه پدر و برادرانش در دردشت عساری می‌کردند. وی مدتی برای سیاحت به هند می‌رود (همان، ج ۷، ص ۴۵۳۳).

قاضی نورالدین محمد صفاهانی: مشهور به قاضی نوری و متخلص به نوری. اوحدی (همان، ج ۷، ص ۴۵۰۴-۴۵۰۵) از وی و برادرش، قاضی معز، آگاهیهای مغتنمی به دست می‌دهد. همچنین می‌گوید که او نزد بعضی به واسطه دیرفهمی‌اش به حمار ملقب بود. او البته مانند تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۱۹۲) نوری را مبرا از این عنوان می‌داند و می‌گوید او برادر حمار (قاضی معز) بوده است. ولی برخلاف تقی کاشانی مقام او را در شاعری اجل می‌داند، هرچند که مقر است وی سخت شعر می‌گفته، اما از همان هزار و پانصد بیت اغلبش بر زبانها جاری بوده است. اوحدی همچنین وفات وی را در ۱۰۰۰ ق گفته است.

نورای نامی اصفهانی: نانوا بود، ولی خط خوش نستعلیق را به روش ملا

سلطان علی می‌نوشت. در ۱۰۰۰ فوت شد (اوحدی، عرفات، ج ۷، ص ۴۳۹۲).
 نوعی اصفهانی: رند عامی هرزه‌گردی که ابتدا اتوکشی می‌کرد و سپس در
 تربیت ضمیری و قاسم زاری شعر بسیار گفت (همان، ج ۷، ص ۴۵۲۵).
 نیکی اصفهانی: اوحدی (همان، ج ۷، ص ۴۵۲۸) شرف همسایگی او را داشته
 است. وی همچنین نخستین کاشف و محرک طبع شاعری اوحدی بوده و سه
 دیوان وی و مثنوی زبده‌الافکار و مسدس مشهوری داشته است. البته تقی
 کاشانی اطلاعات افزون‌تری از احوالش می‌دهد و از انتقادناپذیری وی و
 مریدانش در بارهٔ اشعارش می‌گوید. همچنین از کسب مقامات معنوی‌اش و نیز
 خشک شدن طبعش در بالای هفتادسالگی‌اش سخن می‌گوید. دو دیوان ده‌هزار
 بیتی و منظوماتی بالغ بر چهار هزار بیت، اعم از زبده‌الافکار و شهرآشوب مردم
 یزد را برای او بر می‌شمرد.

واحد اصفهانی: اوحدی (همان، ج ۷، ص ۴۵۵۶) او را از چپانیان عراق و نیز
 عارف حق نام می‌برد که عرقچین‌دوزی می‌کرد و در تکمیل ۰ سنهٔ ۱۰۰۰ ق
 درگذشته است. اما تقی کاشانی (خلاصه، ۱۳۸۶، ص ۳۹۷) مرگ او را در ۹۷۱ ق
 ذکر کرده است.

میر و صلی پسر میر یحیی: از سادات رند اصفهان که در حال تألیف عرفات
 زنده بوده است (اوحدی، عرفات، ج ۷، ص ۴۶۰۷).

محمد وفایی اصفهانی: ^{۱۷} مشهور به وفایی کور. پدرش از اترک بوده و شوهر
 مادرش اتوکش بوده است. خود وی نیز از اتوکشی به مقام شاعری رسید. با
 اینهمه از دانش برخوردار بوده و کتاب می‌خوانده است. اوحدی (همان، ج ۷، ص
 ۴۶۱۰) می‌گوید:

۱۷. از لحن و توصیف صادقی کتابدار (مجمع، ص ۲۸۹) به نظر می‌رسد که همین «وفایی» منظور
 باشد و نیز سام میرزا (تحفه، ص ۲۵۳) از وفایی نامی یاد می‌کند که پدرانش ترک بوده‌اند. اما
 شاهد شعری هیچ‌کدام با عرفات اشتراک ندارند. البته گلچین معانی (۱۳۶۹: ۱۵۲۶/۲) وفایی
 منقول در مجمع‌الخواص را وفایی‌ای دانسته که به هند رفته و ملازم ظفرخان گشته است.

ظرفای عراق او را در بی‌منفعلی [؟] ضرب‌المثل نموده‌اند و وفایی اصلی و فرعی به نسبت او قرار داده‌اند [؟]. هر کسی را که به وی نسبت کنند، گویند تو وفایی شده‌ای [...] اما همه را او در چاپلوسی و خصوصیت و خیرگی پیش دارد.

یوسفی زرگر اصفهانی:^{۱۸} از زرگران ماهر که در کارخانه استاد یعقوب از زرگران دربار کار می‌کرد. به هند رفت و ملازم جهانگیر شد و تازه اجازه برگشت به ایران را گرفته بود که در آگرا به سال ۱۰۲۳ ق درگذشت. در هجو وفایی کور شعری دارد (همان، ج ۷، ص ۴۷۵۵).

یحیی رقتی اصفهانی: وی گاه یحیی و گاه رقتی تخلص می‌کرده است. به دکن رفته و در ۱۰۲۱ ق فوت شده است (اوحدی، عرفات، ج ۳، ص ۱۶۲۳).
زلفی اصفهانی: از تزریقیهای این دوره که در موسیقی نیز گویا به اصطلاح اهل فن خارج‌خوان و تزریقی بوده است و «از باب هزل و مزاح شعری نامربوط می‌گفت و نغمه بی‌آهنگ می‌خواند و ظرفا را می‌خندانید»^{۱۹} (همان، ج ۳، ص ۱۶۷۸-۱۶۷۹).

۱۸. معلوم نیست از چه سبب گلچین معانی (۱۳۶۹: ۱۵۵۷/۲) او را یوسف عزیز اصفهانی خوانده است.
۱۹. در واقع همین تأکید وی بر خنداندن ظرفا حاکی از مهارت وی در این امر است؛ زیرا تا کسی دانا و توانای کار و هنری نباشد نمی‌تواند هنجارهای آن را درهم شکند و به اصطلاح نقیضه آن را برسازد. در باب شعر تزریقی جایهای دیگر سخن گفته‌ایم. در باب موسیقی تزریقی که بسیار در اینجا جالب توجه است در این باب عجالتاً باید گفت که وقتی به عنوان مثال خواننده واقف به نتها و پرده‌ها و اجرای آنها باشد، با مهارتی تمام می‌تواند آنها را با ظرافت از هنجار خود بیرون افکند و به اصطلاح کم و زیاد بگیرد و یا در اجرای بقیه هنجارها مثل مرکب‌خوانی و تحریر و سایر هنرهای خوانندگی غیرمعمول رفتار کند، اما نه به گونه‌ای که مخاطب عام تشخیص دهد. من در نواری خصوصی شنوای این طنز و نقیضه موسیقایی از چند استاد برجسته موسیقی بودم که برای شوخی، ولی به جد، می‌خواستند همدیگر را از میدان به در کنند و مهارتشان را در خارج‌نوازی و خارج‌خوانی نشان دهند.

شیخ سودانی: هزالی که شعرهایش به زبان روستایی اصفهانی (ظاهراً لهجهٔ سودانی) بوده است. شعری که اوحدی (همان، ج ۳، ص ۱۹۳۳) از وی آورده، نامفهوم است.

شیخ زین‌الدین جنتی گزی: از جملهٔ درویشان و نامرادان است و از جمعیت صوری هم خالی نیست. مثنوی‌ای گفته، از آنجاست که مذکور می‌شود و وی بالفعل هنوز در حیات است (همان، ج ۲، ص ۱۰۷۷-۱۰۷۸).

خواجه عبدالقادر بسینانی:^{۲۰} از بزرگان و صاحب‌مکنتان اصفهان بوده است. در اواخر عمر به بی‌چیزی و البته سودای کیمیا می‌افتد و مجبور می‌شود به سال ۱۰۱۲ق راهی هند شود. اوحدی (همان، ج ۵، ص ۲۸۶۸) در هنگام تألیف عرفات مدعی است که وی ده - دوازده سالی است که در سمت صدارت بعضی الکه‌ها (مناطق) است و نودساله بوده که به سال ۱۰۲۵ق در اجمیر فوت شده است.

صفایی اصفهانی: از شعرایی که در عهد شاه طهماسب در گذشته است. اوحدی (همان، ج ۴، ص ۲۳۲۳) شعر او را بسیار ستوده است.

علی اصفهانی: از شعرای عهد شاه طهماسب است. اوحدی (همان، ج ۵، ص ۲۷۹۵) مزهٔ اشعار و محاورات وی را مطبوع دانسته است.

واقفی اصفهانی: از شعرای عهد شاه طهماسب و برادر ملا واقعی بوده است (همان، ج ۷، ص ۴۵۴۵).

۲۰. این ضبط با این شکل به نظر درست نیست. شاید صورتی از همان «بسی نان» دهی از دهستان کرچمبو بخش داران شهرستان فریدن، باشد. همچنین احتمال دارد که تحریف «برسیان» دهی بزرگ در ناحیهٔ برآن اصفهان، باشد (نک: مهریار ۱۳۸۲: ۱۹۹/۱-۲۰۰؛ همو ۱۳۸۷: ۵۸/۳).

منابع

- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، تهران، میراث مکتوب و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- بدایونی، عبدالقادر بن ملوک شاه، *منتخب‌التواریخ*، تصحیح احمدعلی صاحب، مقدمه و اضافات توفیق ه سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
- ترکمان، اسکندربیک، *عالم‌آرای عباسی*، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش.
- حسینی قمی، قاضی احمد، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- خواندامیر، غیاث‌الدین، *تاریخ حبیب‌السیر*، تهران، خیام، ۱۳۶۳ ش.
- جابری انصاری، حاج میرزا حسن خان، *تاریخ اصفهان*، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، اصفهان، مشعل، ۱۳۷۸ ش.
- *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۸، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
- رازی، محمدامین، *تذکره هفت اقلیم*، تصحیح محمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۸۹ ش.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ (تاریخ آل سلجوق)*، تصحیح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ش.
- سام میرزا، *تحفه سامی*، تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- شاردن، ژان، ۱۳۷۹، *سفرنامه شاردن*، ترجمه حسین عریضی، تهران، گله‌ها.
- شریعت موسوی، ۱۳۸۴، *مصطفی، کفایه المهتدی فی معرفه المهتدی علیه السلام: «اربعین میرلوحی قدس سره»* با مقدمه‌ای در شرح احوال میرلوحی، دارالتفسیر.
- صادقی بیگ کتابدار، *مجمع‌الخواص*، ترجمه و تصحیح عبدالرسول خیام‌پور، تبریز، اختر تبریز، ۱۳۲۷ ش.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۳، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوس.
- فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی، *تذکره میخانه*، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۷ ش.
- کاشانی، میر تقی‌الدین، *خلاصه‌الاشعار (بخش شاعران کاشان)*، تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴ ش.
- کاشانی، میر تقی‌الدین، *خلاصه‌الاشعار (بخش شاعران اصفهان)*، تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ش.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۳، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران، سنایی.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، *کاروان هند*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مهدوی، سید مصلح‌الدین، ۱۳۸۲، *مزارات اصفهان*، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر القائم، اصفهان، دانشگاه اصفهان.

- مهدوی، سید مصلح الدین، *تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان*، اصفهان، [بی تا].
- مهریار، محمد، ۱۳۸۲-۱۳۸۷، *فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان*، ۳ ج، یزد، فرهنگ مردم.
- نصرآبادی، محمد طاهر، *تذکره نصرآبادی*، تصحیح احمد مدقق یزدی، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۷۸ ش.
- نهاوندی، عبدالباقی، *مآثر رحیمی*، به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین، انجمن آسیایی بنگال، ۱۹۲۴ م.
- نوریان، مهدی، ۱۳۷۶، «قدیمی ترین شاعر پارسی گوی اصفهان»، *وقف: میراث جاویدان*، ش ۱۹-۲۰، پاییز و زمستان، ص ۱۷۲-۱۷۵.
- نوایی، امیر علیشیر، *مجالس النفایس*، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران، منوچهری، ۱۳۶۳ ش.
- همایی، جلال الدین، ۱۳۹۰، *تاریخ اصفهان (ابنیه و عمارات)*، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمد مظفر حسین لکهنوی، *کتابفروشی رازی*، ۱۳۴۳، تصحیح محمدحسین رکنزاده آدمیت.
- مفضل بن سعد مافروخی، *ترجمه محاسن اصفهان*، ترجمه حسین بن محمد آوی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، مرکز اصفهان شناسی و خانهٔ ملل، ۱۳۸۵ ش.

